

**مفهوم «حاکمیت نوین» یا مفهوم «نوین حاکمیت»**

لیلی بروجردی<sup>۱</sup>

**چکیده**

حاکمیت مفهومی است که همواره با بحث از حکومت مطرح شده چرا که توجیه کننده قدرت حاکم و نحوه اعمال آن است. این مفهوم همواره در طول تاریخ دچار تحول و تطور در برداشت و تفسیر از آن بوده است، از طرفی در یک زمان مشخص نیز مفهوم حاکمیت و تفسیر از آن به هیچ عنوان دارای شرایط مشابه نبوده است. نگرش حکومت نسبت به عناصری همچون مردم، اقتصاد، مالکیت، مالیات، جایگاه دولت و نظرات پیرامون آن، تفسیر از حاکمیت به عنوان عامل موجهه اعمال حکومت، جایگاه ساختارهای حکومت و قدرت از جمله قوای سه گانه، نگرش نسبت به قانونگذاری و عامل مشروعیت بخش برای دارنده این حق از جمله موارد بسیار مهمی هستند که لازم است در بررسی مفهوم حاکمیت مورد توجه قرار گیرند که در این مجال با مطابقت اجمالی برداشت های سنتی و مدرن از این مفاهیم به این نتیجه رهنمون می شویم که ارائه تفسیر ثابت و یکسان از مفهوم حاکمیت امری غیرممکن است و لذا این تغییر نوسان بهترین روش تبیین و ارائه مفهوم را، استفاده از تفسیر هرمنوتیک و مطابق با در نظر گرفتن شرایط، زمان، محیط و زمینه های بررسی آن نمایان می کند.

**واژگان کلیدی:** حاکمیت، جایگاه دولت، قدرت، قوای سه گانه.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۰۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۷/۳۰

<sup>۱</sup> استادیار و عضو هیات علمی گروه بازرگانی، دانشکده مدیریت، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (Email: leylibrjdi@gmail.com)

## مقدمه

حاکمیت مفهومی است که همزمان با مباحث مربوط به حکومت‌ها مطرح شد. حکومت برای استقرار ثبات و قدرت خود نیازمند قدرت برتر و عالی‌ای است تا بتواند اور را سازماندهی کند و بعد از درک ضرورت وجود این قدرت برتر بحث‌های مرتبط با چرایی وجود آن، منشأ و سرچشمه آن و حدود و ویژگی‌های آن سرفصل‌های مورد بحث است. در حقیقت حاکمیت از مشروعیت حکومت صحبت می‌کند چرا که خود، توجیه‌کننده هنجار اولیه و اصلی شکل‌دهنده به حکومت می‌باشد. هنجاری که بالاترین قاعده محسوب شده و اعتبار بخش قواعد فرودین خود از سطوح اولیه حکومت تا پایین‌ترین درجات آن می‌باشد. ابتدا برای این قدرت منشأ الهی و ماوراءالطبیعی در نظر گرفته شد و بعد از آن با ارائه نظریاتی همچون قرارداد اجتماعی روسو، حاکمیت متعلق به مردم شناخته شد. به هر حال حاکمیت، معیاری برای سازماندهی قدرت حکومت و تشخیص دارنده اصلی و برحق آن می‌باشد. در ادامه این مجال، موضوع حاکمیت از جوانب مختلف مورد بررسی اجمالی قرار گرفته اما همانطور که از موضوع این مقاله بر می‌آید، بررسی موضوع حاکمیت نوین است.

حاکمیت در مفهوم تاریخی و سنتی خود قدرت عالی‌ای معرفی می‌شد که دیگران همگی ملزم به اطاعت از آن بودند، حال ارائه توجیه یا استدلال حقوقی برای این اطاعت‌پذیری مطمح نظر نبود و آن چه مسلم بود لزوم اطاعت‌پذیری بدون چون و چرا از این قدرت برتر بود. اما با گذشت زمان و ایجاد تحولات جدید در جامعه، حاکمیت از حالت یک‌جانبه خود خارج شد و تفاسیر از آن روز به روز به نفع حکومت شونده‌گان و مردم تغییر پیدا کرد و جنبه دوجانبه پیدا کرد. دکتر ویژه در تبیین این فرآیند می‌نویسد: «در دوران تازه حاکمیت، قدرت حاکم برای اعمال حاکمیت خود باید حقوق حکومت شونده‌گان را نیز در نظر داشته‌باشد. به دیگر سخن، حاکمیت دیگر تنها به یک سر، که حکومت باشد، بسته نیست بلکه سر دیگر آن نیز به مردمان و حکومت شونده‌گان بسته است. از این رو اعمال حاکمیت نه تنها ابزاری برای حفظ قدرت فرمانروا شناخته شمرده می‌شود بلکه ابزار حفظ حقوق شهروندان نیز هست»<sup>۱</sup>. امروزه یکی از شروط اصلی اعمال حاکمیت، حمایت از حقوق و آزادی‌های شهروندان دانسته می‌شود و اعمال آن اگر منجر به محدودیت حقوق و آزادی‌های شهروندان باشد از منظر حقوقی مورد قبول قرار نمی‌گیرد چرا که صاحبان اصلی حق حاکمیت، مردم می‌باشند.

## تعریف حاکمیت

از آن جا که حاکمیت یک مفهوم انتزاعی یا اعتباری است تا عینی و برای تعریف آن معمولاً از مفاهیم حقیقی استفاده می‌شود. بنابراین به لحاظ لفظی، حاکمیت را "اقتدار اعمال اراده" می‌گویند. حاکمیت به معنای بالاترین اقتدار حقوقی در معنای دیگری در رابطه با حقوق به کار برده می‌شود. این مفهوم ممکن است صرفاً تعبیری از خود کفایی یک نظام حقوقی در مقابل واحدهای حقوقی دیگر باشد و در معنای دوم قدرت همه جانبه و فراگیر دستگاهی قانونگذار مانند پارلمان است. معنای سوم حاکمیت حقوقی عبارت است از وجود مجموعه‌ای از قوانین که به واسطه هنجاری اساسی، همچون مفهوم هنجار فراگیر هنز کلسن در درون سلسله مراتبی حقوقی، انسجام یافته باشند. در جمع‌بندی کلیه تعاریف ارائه شده، حاکمیت عبارت از قدرت برتر فرماندهی، یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر است، بدین معنا که در حوزه اقتدارش دارای نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری بر نمی‌خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند وجود ندارد. در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست ولی صلاحیت او از نفس وجودی او بر می‌آید.<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است تعاریف فوق از حاکمیت در حقیقت ناظر به مفهوم کلاسیک این واژه و برداشت اولیه از آن است و امروزه در برداشت از این مفهوم شاهد تغییراتی هستیم که موضوع مفهوم حاکمیت نوین یا مفهوم نوین حاکمیت را مطرح می‌کند. علت اصلی

<sup>۱</sup> ویژه محمدرضا، مفهوم تازه حاکمیت در حقوق عمومی، مجله‌ی سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۱ و ۲۳۲، آذر و دی ۱۳۸۵، ص ۴۲

آقاضی ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، نشر میزان، ص ۱۸۰

این موضوع این است که امروزه با پیشرفته تر شدن جوامع انسانی و گسترش شاخص های دموکراسی در غالب کشورهای دنیا، شاخص های کلاسیک مفهوم حاکمیت از جمله در اختیار گرفتن قدرت توسط مردم و وجود نهادهای دموکراسی از جمله پارلمان و نقش خطیر آن ها در اعمال قدرت، تفکیک قوا، قانون اساسی و قانون های بنیادین در زمینه حقوق بشر و دموکراسی و... همانند امری بدیهی جایگاه خود را پیدا کرده و دیگر دیکتاتوری، مطلق گرایی، سلطنت طلبی، توتالیتریزم و... دغدغه اصلی مردم کشورها نمی باشد. امروزه مسابقه در به دست آوردن پیشرفت و فراهم آوردن شاخص های زندگی مناسب برای مردم است و به همین علت است که مفهوم حاکمیت نیز دچار استحاله شده است، چون معیارهای حقوقی نیز به طور دائم در حال تغییر و پیشرفت هستند.

### تعابری از حاکمیت در قرن ۱۵ و ۱۶

#### ماکیاولی (۱۵۲۷-۱۴۶۹)

ماکیاولی نخستین کسی است که واژه حاکمیت را مطرح نموده و پیرامون آن به نظریه پردازی پرداخته است. وی در کتاب گفتارهایی درباره نخستین عشره ی تیت لئو و در کتاب شهریار خود برای نخستین بار مفهوم دولت مدرن را مطرح کرد و موضوع اصلی تحقیقات وی دولت است.<sup>۱</sup> ماکیاولی هر چند به طور رسمی و قطعی واژه حاکمیت را به کار نمی برد، از آثار او چنین بر می آید که وی مفهوم حاکمیت و اندیشه مربوط به ایجاد دولت مبتنی بر سرزمین را در ذهن داشته است. به نظر ماکیاولی، در روزگار او تنها حکومت امکانپذیر، حکومت شهریاری است که به وسیله فردی با دستهای آهنین اداره شود. در حقیقت حکومت استبدادی تنها حکومت موثری است که شایسته اجتماع معاصر است.<sup>۲</sup> هدف اصلی ماکیاولی تداوم دولت با هر وسیله ای است. «دفاع از میهن خوب است» به هر شیوه ای و با هر شکل حکومتی (استبدادی یا مردم سالاری) بدون این که شهریار یا شاه نگرانی خاصی نسبت به اصول اخلاقی داشته باشد، آنچه مهم است حفظ و تداوم دولت است.<sup>۳</sup> از نظر وی اوضاع اجتماعی ایتالیا است که استقرار حکومت جمهوری را ناممکن ساخته است. وی به کشورهایی مانند فرانسه و اسپانیا اشاره می کند که اوضاع بهتر آنان نسبت به ایتالیا به خاطر خوب بودن مردمشان نیست بلکه عنوان می کند: «وضع آن ها را باید ناشی از این حقیقت دانست که هر یک پادشاهی دارند که اتحاد کشورشان را حفظ می کند، این اتحاد تنها به وسیله فضیلت آن پادشاه به وجود نیامده است، بلکه نهادهای آن سلطنت ها که هنوز خلوص خود را حفظ کرده اند در استقرار آن موثر بوده اند.»<sup>۴</sup>

#### ژان بدن (۱۵۹۶-۱۵۳۰)

نظریه حاکمیت بدن از جمله نمونه های برجسته ای است که دوران جدید نظریات سیاسی با آن آغاز می شود و بیشتر بدین علت آثار او مورد رجوع قرار می گیرد. در اندیشه وی حاکمیت قدرت مطلق و دائم حکومت یک اجتماع است. لازم است که این اصطلاح را تعریف کنیم، زیرا هیچ یک از متفکران سیاسی یا حقوقی تا به حال آن را تعریف نکرده اند، در حالی که حاکمیت آن عنصر اصلی است که در یک اجتماع سیاسی عبارت است از حکومت قانونی چندین خانوار و کلیه متعلقات مشترک ایشان به همراه یک قدرت فائق. اکنون باید گفت حاکمیت دقیقاً چیست. صفت اول حاکمیت دائم بودن آن است.<sup>۵</sup> وی حاکمیت را این طور تعریف می کند: «حاکمیت عبارت است از قدرت تصویب یا تغییر قانون». او می نویسد جمهوری (دولت) بدون حاکمیت هر چند که بتواند همه اعضا و بخش های جمهوری و همه خانواده ها و انجمن ها را در یک مجموعه و بدنه متحد کند، جمهوری نیست. حاکمیت یا قدرت حاکم فارغ از شکل حکومت اعمال می گردد. از دیدگاه بدن، قانون فقط اندکی برتر از دستور پادشاه است، و اتباع صرفاً ملزم به

<sup>۱</sup>عباسی بیژن، مبانی حقوق اساسی، تهران، انتشارات جنگل، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ص ۱۶۵

<sup>۲</sup>تامس جونز ویلیام، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، ترجمه علی رامین، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۶۲۸

<sup>۳</sup>عباسی، پیشین، ص ۱۶۵

<sup>۴</sup>تامس جونز ویلیام، پیشین، ص ۶۳۴

<sup>۵</sup>همان، ص ۶۶۳

<sup>۶</sup>عباسی بیژن، پیشین، ص ۱۶۶

فرمانبرداری و اطاعت هستند و فرمانروایی پادشاه به مشیت الهی یا حقوق طبیعی محدود می‌گردد.<sup>۱</sup> وی سعی بر این دارد که به قدرت مطلق و فائده‌جویی صورتی حقوقی ببخشد. بدن میان حاکمیت و نظم صرف تفاوت قائل است. وی عقیده دارد قوانینی طبیعی که مطابق موازین عدالت است و آن‌ها را به یاری عقل می‌توان بازساخت، باید بر روابط اجتماعی مردم حاکم باشند. آن قوانین چون از اراده خداوند ناشی شده‌اند، عادلانه‌اند و باید بر ما حکومت کنند. بدن ضمن اشاره به تفاوت میان حاکمی که اغلب بر مردم حکومت می‌کند و آن که باید بر سرنوشت مردم حاکم باشد اینطور بیان می‌دارد که تنها کسی حاکم راستین است که در راه عدالت قدرت خود را به کار بندد.<sup>۲</sup>

بدن ویژگی‌های زیر را برای حاکمیت برشمرد:

- قدرت حکومت در فرمان دادن و به کار گرفتن همه چیز
  - تقسیم‌ناپذیر بودن قدرت به عنوان دومین ویژگی حاکمیت. این ویژگی ناشی از جدا بودن قدرت از گونه‌ای دولت یا چگونگی کاربرد قدرت بود.
  - تمرکز در قدرت حکومت و انسجام در رابطه میان فرمانروایان و فرمانبران.<sup>۳</sup>
- دولت مد نظر بدن دولتی است که نوع آن هرچه باشد توسط قانون اساسی معین شده و یک حکومت را به طریقی سرکار آورد که بعد از آن، کار دولت با قاعده‌ای معین و روشی منظم پیش رود و تصمیمات و اقدامات آن به موجب قوانین صورت گیرد نه اینکه زاییده تمایلات و اراده متزلزل شخص حاکم یا هرکسی باشد که وی منصوبش کرده است. در واقع، دولت باید همچون ماشین دقیق و کاملی باشد که هر لحظه نیازمند آن نباشد که به دست متخصص تعمیر و تنظیم شود.<sup>۴</sup>

#### هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)

این فیلسوف بر این باور است که انسان‌ها ابتدائاً در حالت طبیعی برابرند اما همدیگر را با جنگ و هرج و مرج طلبی می‌درند. مطابق جمله‌ی مشهورش، «انسان گرگ انسان است»، قرارداد اجتماعی پاسخی برای همه به این وضع هولناک است. به خاطر نفع عمومی، این قرارداد یک حاکم و به قول هابز یک غول یا لویاتان پیش‌بینی می‌کند.<sup>۵</sup> هابز حاکمیت را انحصار بکارگیری قوه قهریه تعریف نموده و از سپردن آن در دستان یک فرمانروایی بلامعارض دفاع می‌کند. توجیه اساسی برای حاکمیت داخلی به گونه‌ای که از سوی بدن و هابز مطرح شد این است که وجود فقط یک کانون برای فرمانبرداری و یک منبع عالی برای حقوق در درون یک کشور تنها ضامن مطمئن حفظ نظم و ثبات است. هابز شهروندان را بین انتخاب سختی میان استبداد و هرج و مرج قرار می‌دهد.<sup>۶</sup> نظریه هابز را می‌توانیم طبیعت‌گرایی بخوانیم که مقصود از آن انکار هر اختلاف واقعی یا اساسی میان انسان و طبیعت بدون انسان است. از نظر هابز داشتن صفت عقلی برای انسان که عامل تمایز او از دیگر موجودات نیز هست هرچند عامل مهمی است اما تغییری در تصویر هابز از انسان نمی‌دهد زیرا او عقل را صرفاً وسیله می‌داند تا به کمک آن از چیزهای مضر بپرهیزد و برخی از لذایذ خودخواهانه خود را در سایه آن به دست آورد. فرد طبیعت‌گرا چون معتقد است که انسان هم صرفاً حیوانی بیش نیست، وجود هرگونه نظام اخلاقی را مانند مورد حیوانات دیگر برای انسان نیز انکار می‌کند. از نظر او در میان آدمیان، همچون در مورد حیوانات دیگر زور موجد حق است. بنابراین، تنها وسیله قابل تصور برای رسیدن به هرگونه نظم در صحنه پر آشوب و منازعه آمیز اراده‌های بشری زور است، زیرا

<sup>۱</sup> اندرو هیود، کلیدواژه‌ها در سیاست و حقوق عمومی، ترجمه اردشیر امیرارجمند، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹، ص ۵۵

<sup>۲</sup> تامس جونز ویلیام، پیشین، ص ۶۶۶

<sup>۳</sup> آویژه محمد رضا، پیشین، ص ۳۵

<sup>۴</sup> تامس جونز ویلیام، پیشین، ص ۶۸۰

<sup>۵</sup> عباسی بیژن، پیشین، ص ۱۶۷

<sup>۶</sup> اندرو هیود، پیشین، ص ۵۶

برای حیواناتی که فقط تحت تاثیر دو انگیزه ترس و خواست خودخواهانه قرار دارند، فقط زور کارگر است. بر اساس این تصور از طبیعت انسان است که هابز نظریه حکومت خود را طبق یک منطق خشک و عاری از هر گونه احساس انسانی در لویاتان دنبال می‌کند.<sup>۱</sup>

### شرایط اجتماعی در قرن ۱۵ و ۱۶

قرن پانزدهم دوره شکوفایی نگرشی نوین بر انسان و دنیای او بود، و نیز این دوره رشته‌ای جدید و کامل از ارزش‌ها به وجود آورد و از این رو بستگی خود را با ارزش‌های مهم قرون وسطایی به کلی گسست اما نهادهای جدید اجتماعی - سیاسی - اقتصادی که در بطن آن‌ها گونه‌های تازه اندیشه و احساس می‌باید به جریان افتند و پیشرفت آن‌ها نیز مستلزم تجلی و تظاهر افکار جدید بود، هنوز قوام کامل نیافته بودند. در نتیجه قرن پانزدهم ناگزیر قرن فردگرایی، بی بند و باری و آشوب بود.<sup>۲</sup> حاکمان همه چیز را ملکه طلق خود می‌دانستند و گرفتن مالیات و عوارض بدون دریافت خدمات متقابل امری بدیهی بود و به صورت سلسله مراتبی صورت می‌پذیرفت. یعنی پادشاه از فئودال‌ها و آنان نیز از مردم مالیات دریافت می‌کردند.

بر خلاف قرون وسطا که در آن اعتقاد بر این بود که خدایی وجود دارد که کامل و نامتناهی است و نماینده آیین‌خدا بر روی زمین پاپ و کلیسا می‌باشد در دوره رنسانس انسان اهمیتی بی‌شتر از خدا می‌یابد و روابط انسان با همنوعانش بیشتر از روابط روح انسان با خدا مورد توجه قرار می‌گیرد. انسان به جای آن آرمان فوق‌طبیعی و کهن کمال الهی آرمانی را بر می‌گزیند طبیعی و انسانی است. اروپا در پایان قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم میلادی (پایانه قرون وسطی)، شاهد تحولی گسترده در اوضاع اقتصادی و سیاسی بود. این دگرگونی از سویی پی‌آمد مستقیم کشف قاره آمریکا (۱۴۹۲م) به کوشش کریستف کلمب و پیدایی راه تازه دریایی از جنوب افریقا به هندوستان به همت واسکودوگاما (۱۴۹۷م) و از سوی دیگر معلول وحدت سیاسی کشورهای بزرگ اروپایی مانند فرانسه و انگلستان بود که به دنبال اندیشه دولت ملی درباره شکل‌گیری حاکمیت‌های جدید و رقابت شدید برای دست‌یابی به مستعمره‌ها و ایجاد امپراتوری‌های «مستملکاتی» پدید آمد. همچنین جنگ‌های صلیبی روابط منظمی میان شرق و غرب ایجاد کرد و توانست ابعاد دینار دینار اقتصاد را ربط داده و موجب اکتشافات بزرگ بشود. از سوی دیگر قداست کلیسای کاتولیک که مشوق مردم به سکون قرون وسطی و عدم تحرک اقتصادی، اجتماعی بود شکسته شد و حرکت دانشمندان یونانی به اروپا که با خود تاریخ و فرهنگ غنی یونان را به همراه داشته‌افق‌های تازه‌ای را بر روی مردم اروپای غربی گشود و شرایط زندگی آنها را که برای قرون متمادی بر اساس سنت و عادت و حداقل معاش شکل گرفته بود تغییر داد و این گونه روش و برنامه زندگی مردم متحول گشت.

پس از زوال صلاحیت نهادهای فراملیتی، مثل کلیسای کاتولیک و امپراتوری مقدس روم، پادشاهان انگلستان، فرانسه، اسپانیا و نقاط دیگر توانایی ادعای اعمال قدرت برتر را اعمال نموده و آن را با استفاده از واژه و تعبیر جدید «حاکمیت» انجام دادند.<sup>۳</sup>

### مردم

#### دوران کلاسیک؛ رعایا

در این دوران حاکمیت مطلق مطرح بود و مردم رعیت پادشاه محسوب می‌شدند. در تفکر اندیشمندانی همچون ژان بدن نیز این اندیشه به چشم می‌خورد چه رسد به پادشاهان و حکام کلیسایی. وی در کتاب شش کتاب جمهوریت می‌نویسد: «حاکمیت به تنهایی قدرت مطلق تصویب و تغییر قانون را بدون اینکه لزوماً نیازی برای به دست آوردن رضایت رعایا باشد در اختیار دارد.»<sup>۴</sup> اشغل بیشتر مردم اروپا در این دوران کشاورزی بود که آنان در قبال دریافت مبالغ بسیار ناچیز بر سر زمین‌های کشاورزی پادشاه یا فئودال‌ها مشغول به کار می‌شدند. در اروپای سده‌های میانه، کاری که مردم انجام می‌دادند، غذایی که می‌خوردند، لباسی که می‌پوشیدند و محلی که در آن زندگی می‌کردند، همگی بستگی به جایگاه اجتماعی‌اشان داشت. این نظام، یک جایگاه کاملاً تعریف شده طبقاتی

<sup>۱</sup> تامس جونز ویلیام، پیشین، ص ۷۱۰

<sup>۲</sup> آهمان، ص ۶۲۰

<sup>۳</sup> اندرو هیود، پیشین، ص ۱۱۴

<sup>۴</sup> عباسی، پیشین، ص ۱۵۱

برای شهروندان در نظر می‌گیرد. به عنوان نمونه ژان بدن به تفصیل طبقه بندی شهروندان را ارائه می‌کند که در عالی ترین حد آن شخص پادشاه و در پایین ترین طبقه آن، مطربان، هنرپیشگان، رقاصان و... وجود دارند.<sup>۱</sup>

### دوران مدرن؛ شهروندان

شهروند به عضوی از اعضای یک دولت-کشور اطلاق می‌شود که که جایگاه حقوقی بر آن بار شده است و دارای وظایفی تحت عنوان تکالیف شهروندی نیز می‌باشد. شهروندی رابطه بین فرد و دولت است که در آن طرفین توسط حقوق و تکالیف متقابل به یکدیگر متعهد می‌شوند. شهروندان به دلیل عضویت تمام عیار در اجتماع سیاسی یا دولت و مزیت برخورداری از حقوق بنیادین، متمایز از اتباع و بیگانگان می‌باشند.<sup>۲</sup> این مهم طی دوران متمدنی و بعد از فرآیند حقوقی شدن بیش از پیش جوامع سیاسی شکل گرفته که در آن هر فرد عضو جامعه در برابر نظام حاکم به عنوان یک شهروند صاحب حقوق و تکالیف در نظر گرفته شده است.

### تجارت، اقتصاد و مالکیت

#### دوران کلاسیک

ویژگی اصلی نظام اقتصادی-اجتماعی از قرن پنجم میلادی تا اواخر قرن هفدهم را می‌توان فئودالیسم دانست. نظام فئودالی نظامی است که در آن قدرت سیاسی میان زمین داران بزرگ تقسیم شده است و هر زمین دار یا ارباب دارای جماعتی رعیت یا واسال است که در ازای خدمات سپاهی یا سایر خدمات، حق تملک زمین یا استفاده از زمین را از ارباب بدست می‌آورند. نظام فئودالی برابر و مشابه با نظام ارباب \_ رعیتی در ایران و آسیای میانه است. ظهور فئودالیسم در اروپا به دنبال تجزیه<sup>۳</sup> امپراتوری شارلمانی (۸۱۱-۷۴۲م) صورت گرفت، که پس از تجزیه، قدرتهای محلی رونق یافتند. مردم شهرها و روستاها که خود را در خطر هجوم بیگانگان می‌دیدند چاره‌ای جز توسل به زورمندان و فرمانروایان محلی نیافتند. بدین ترتیب ارباب محلی تنها پاسدار آنها شناخته می‌شد و این آغاز استمرار نظام فئودالی در اروپای غربی بود.<sup>۴</sup>

#### دوران مدرن

بعد از رنسانس و فروپاشی نظام فئودالیسم، اغلب جوامع رو به سوی تمرکز کردند و تحت حکومت یک نظام مشخص حاکم قرار گرفتند و زندگی شهرنشینی به واسطه انقلاب صنعتی، ساختار گذشته را متحول نموده و صنعت بیشتر از بخش کشاورزی مورد توجه قرار گرفت. در کنار این افزایش مداخله دولت ها در حوزه اقتصاد به واسطه نارضایتی های شکل گرفته جوامع را به سوی حکومت های متمرکزی سوق داد که سعی در ملی کردن بسیاری از کارکردهای حکومت داشتند. امروز دولت های مدرن در اغلب موارد، با نیروی مادی اعمال قدرت می‌کنند؛ ولی با تحولات زندگی اجتماعی مرتبط با اکتشافات علمی و نیز آن چه که به زبان اقتصاددانان جانشینی اقتصاد محلی با اقتصاد ملی تعبیر می‌شود، این دولت ها کارکردهای اقتصادی بسیاری را بر عهده گرفته اند که نمی‌توان آن ها را مشمول اعمال قدرت با نیروی مادی دانست.<sup>۴</sup>

### مالیات

#### دوران کلاسیک

طی قرون متمدنی، پادشاه یا همان شهریار، رعایا و زمین های کشاورزی و محصولات آن ها را ملک خود می‌دانستند و بر همین اساس گرفتن مالیات از مردم بدون رعایت ضابطه یا محدودیتی خاص، امری کاملاً بدیهی بود. در آن دوران، سرف (کشاورز، رعیت) در ازای کار بر روی زمین فئودال می‌بایست بهره‌ای را به فئودال بپردازد، بهره‌ای که سرف به ارباب خود می‌پرداخت بهره مالکانه (بهره فئودالی) نام داشت و به سه صورت کاری، جنسی و پولی رایج بود، در بهره کاری کشاورزی می‌بایست چند روز از هفته را بر روی

<sup>۱</sup>تامس جونز ویلیام، ص ۶۸۶-۶۸۵

<sup>۲</sup>هیوود اندرو، ص ۱۵۵

<sup>۳</sup> [http://fa.wikipedia.org/wiki/نظام\\_ارباب\\_رعیت](http://fa.wikipedia.org/wiki/نظام_ارباب_رعیت)

<sup>۴</sup>دوگی لئون، دروس حقوق عمومی، ترجمه محمدرضا ویژه، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۸۶

زمین خود کار کند و بقیه اوقات هفته را بدون دریافت هیچگونه اجرتی به کار بر روی زمین ارباب بپردازد. این کار او تولید مورد نیاز مالک را فراهم می‌کند، در بهره جنسی کشاورز می‌بایست میزانی از محصول را به ارباب بدهد و در بهره پولی، کشاورز محصول را به بازار برده و پس از فروش آن، سهم ارباب را می‌پردازد. لازم به ذکر است که اشکال گوناگون بسیاری برای استثمار مردم عادی وجود داشت که در این مجال فرصت پراختن به آن‌ها وجود ندارد.<sup>۱</sup>

### دوران مدرن

امروزه فلسفه مالیات‌ها، ابزاری برای تأمین هزینه‌های دولت، تعدیل نوسانات اقتصاد، توزیع عادلانه درآمد، رشد اقتصادی متوازن و حمایت از نقاط محروم هستند. اصول زیادی را برای توجیه دریافت و پرداخت مالیات مطرح می‌کنند که یکی از مهمترین آن‌ها اصل بهای خدمات است. به موجب اصل فوق مالیات بایستی معادل بهای خدماتی باشد که دولت و دستگاه حکومت برای هر شخص انجام می‌دهد یا به عبارت دیگر هر شخص بایستی به اندازه منافی که از دستگاه حکومت عاید او می‌شود مالیات بپردازد این اصل را به گونه دیگری نیز توضیح داده‌اند و نام آن را اصل استفاده گذاشته‌اند.

به موجب این اصل مالیاتی که به هر شخص اعم از حقوقی یا حقیقی تحمیل می‌شود باید معادل منافی باشد که از خدمات عمومی و انجام وظایف دولت عاید آن شخص می‌گردد. به عبارت دیگر باید رابطه مستقیمی بین میزان مالیات و استفاده افراد از سازمان دولت موجود باشد در استفاده از این اصل میزان مالیات مقرر ممکن است بر دو اساس تعیین گردد (۱) براساس هزینه خدمات انجام شده و (۲) براساس ارزش تحصیل شده به وسیله افراد.

### نظریه دولت و ویژگی‌های آن

#### دوران کلاسیک

از سده پانزدهم میلادی از نظام حاکم فئودالی به جامعه ملی می‌رسیم که حاکمیت گسترده را برقرار کند. عنصر ناخالص شخصی یا فردی تلقی کردن دولت رو به افول گذاشت. جامعه به شکل دولت سازماندهی شد تا صلاحیت برقراری روابط بین‌المللی نیز داشته باشد. دولت دارای شخصیت حقوقی مستقل از زمامداران خود می‌باشد و برخلاف زمامداران، دولتمردان خود جنبه دائمی، همیشگی و نامیرایی (زوال ناپذیر) دارد.<sup>۲</sup>

#### دوران مدرن

در این دوران شاهد تحولاتی در برداشت از تعبیر دولت هستیم که عموماً جهت‌گیری آن را می‌توان به سمت دفاع از حقوق مردم ارزیابی کرد. از نظر دوگی حقوق از جامعه سرچشمه می‌گیرد و با تحولات آن دگرگون می‌شود. به نظر دوگی، دولت محصول توازن قدرت هاست. دولت هیچ پایه حقوقی ندارد ولی مجبور به پیروی از حقوق عینی است زیرا در غیر اینصورت حکومت شوندگان دیگر از حقوق اطاعت نخواهند کرد. براساس اندیشه موریس هوریو دولت از توافق میان اراده‌ها ناشی می‌شود ولی این توافق یک قرارداد نیست بلکه یک نهاد است چرا که یک نهاد محصول اراده‌هایی است که گرایش به سوی یک هدف دارند.<sup>۳</sup> در اندیشه آلمانی دولت قانون‌مدار نیز ضرورت محدود شدن دولت توسط حقوق و در نتیجه رضایت دولت به خودمحدودیتی و پیروی آن از قانون به سخن می‌آید و برای شهروندان راه‌هایی برای شکایت علیه تصمیمات دولت پیش‌بینی شده‌است. مطابق همین نظر است که دولت قانون‌مدار از شهروندان در برابر زورگویی‌های دولت پشتیبانی می‌کند. به همین دلیل دولت قانون‌مدار مستلزم وجود مرجعی قضایی است که حق نظارت بر قانونی بودن اعمال قوه مجریه و ادارات را داشته باشد مانند نقش شورای دولتی فرانسه از دهه ۱۹۷۰ تاکنون.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> برای اطلاعات بیشتر ر.ک نعمانی، فرهاد، تکامل فئودالیسم در ایران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸، ص ۱۱۴

<sup>۲</sup> ر.ک عباسی، پیشین، ص ۱۳۶

<sup>۳</sup> همان، ص ۱۶۰-۱۵۹

<sup>۴</sup> همان، ص ۱۶۱

## نظریه حاکمیت و اعمال آن

## دوران کلاسیک

نظریه‌ی دولت مطلقه با تفاسیر مختلف آن، به اندیشه‌ی مصلحت‌دولت، و آمیختگی مصلحت پادشاه و دولت (کشور) انجامید و تفاسیر خاص از نظریه الهی دولت این دیدگاه را تقویت نمود. اندیشه‌ی مصلحت‌دولت در ایتالیای قرن شانزدهم پایدار شد و سپس در فرانسه به ویژه در دوره‌ی کاردینال ریشلیو گسترش یافت. انتشار رساله‌ی شهریار (Prince) اثر ماکیاولی در ۱۵۳۲ اتخاذ تدابیر مصلحت‌آمیز جهت حفظ و صیانت از قدرت شهریار را توجیه و فواید آن را در تثبیت قدرت سیاسی یادآور شد.<sup>۱</sup> از بعد نظری، «ژان بُدن» و «توماس هابز» نظریه‌پردازان اصلی تئوری حاکمیت مطلقه بودند. مطابق نظر آنان، در حکومت‌های مطلقه، پادشاه قدرت کامل و مطلق یک سرزمین بوده و تمام امور کشور در اختیار شخص شاه قرار می‌گیرد. در این نوع حکومت‌ها، حاکمیت «نامحدود»، «انتقال‌ناپذیر»، و «تفکیک‌ناپذیر» است.

مردم و سرزمین در دست حاکم مستبد مانند مال در دست مالک آن است که در آن حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد؛ با این تفاوت که قانون ممکن است اختیارات مالک را در برخی انواع تصرفات محدود نماید، در حالی که هیچ قانونی نمی‌تواند اختیارات حاکم مستبد را مقید نماید؛ زیرا قانونی جز اراده خود او وجود ندارد و او هر وقت بخواهد، اراده دیگری را جایگزین اراده سابق می‌کند بدون این که مجبور باشد علت آن را به شخص یا نهادی توضیح دهد.

## دوران مدرن

در قرارداد وستفالیایی ۱۶۴۸ که در اروپا بین امپراتوری‌های بزرگ اتفاق می‌افتد و با شکل‌گیری جنبش آزادی‌خواهی و دفاع از حقوق مردم این مسئله مطرح می‌شود که قرار نیست تصمیم‌گیرنده نهایی، شاه یا یک طبقه خاص باشد؛ بلکه این مردم هستند که تصمیم‌گیرنده نهایی‌اند؛ و از اینجا به بعد با مفهوم حاکمیت ملی روبه‌رو می‌شویم. آموزه دولت-ملت یا حاکمیت ملی از زمان انقلاب فرانسه مطرح شد. به موجب این آموزه، این ملت است که به صورت مجزا از افراد تشکیل‌دهنده آن صاحب حاکمیت محسوب می‌شود و می‌تواند اعمال آن را به برخی از نهادها واگذار نماید. دولت همان ملت صاحب حق حاکمیت است و آن را به وسیله‌ی نهادهای ایجاد شده توسط ملت اعمال می‌کند.<sup>۲</sup>

قدرت فائده و برتری که فرمان می‌دهد و از هیچ کس فرمان نمی‌برد؛ نه شاه است و نه طبقه یا مجموعه خاص؛ بلکه ملت و مردم هستند. از این تاریخ به بعد مفهوم حاکمیت ملی به وجود می‌آید. بنابراین در قرارداد وستفالیاست که اولین جرقه‌های شکل‌گیری دولت ملت (دولت مدرن) به وجود می‌آید. و تا قبل از آن؛ دولت یا دولت امپراتوری، یا دولت شهر، یا دولت قبیله است.

نظریه قرارداد اجتماعی اساساً وسیله‌ای بود برای انتقاد از قدرت سنتی مستقر، در آستانه ظهور دولت ملیت‌های جدید و جست‌وجویی بود برای یافتن پایه‌های نظری عقلی برای دولت. همین نظریه است که پایه دموکراسی‌های جدید را می‌گذارد که در آنها اساس حکومت هم‌رایی مردم برای زیستن در جامعه سیاسی (دولت) است.

طبق این نظریه کارکردهای حکومت به دو دسته اصلی کارکرد حقوقی و کارکرد غیر حقوقی تقسیم می‌کنند.

کارکرد حقوقی را ناظر به سه عملکرد اصلی حکومت یعنی تقنین، اجرا و قضا می‌دانند و کارکردهای غیرحقوقی را به اقدامات جزئی‌تر دولت در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... مرتبط می‌کنند که به نظر خیلی تقسیم‌بندی صحیحی نمی‌باشد چرا که سه کارکرد حقوقی آنقدر وسیع هستند که کارکردهای غیرحقوقی نیز تحت لوای آن قرار می‌گیرند. به عنوان نمونه حوزه اجرا در دولت‌های امروزی آن‌چنان گسترده است که کلیه اقدامات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... را در بر گرفته و آنان را پوشش می‌دهد.

<sup>۱</sup> اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۲

<sup>۲</sup> دوگی لئون، پیشین، ص ۹۳



## تفکیک قوا

### دوران کلاسیک

اندیشه تفکیک قوا در سده هجدهم مطرح شد و در ابتدا، تفکری بود برای استفاده از روش و ابزاری به منظور جلوگیری از سوء استفاده از قدرت بدین صورت که قدرت، خود قدرت را متوقف کند. به موجب اصل تفکیک قوا هر یک از قوا وظیفه خود را دارند و فقط در چارچوب قانون اساسی با یکدیگر همکاری می کنند. این تفکیک به معنی جدایی مطلق میان قوا و انزوای هر یک از آنان در چارچوب فعالیت های تخصصی خود نیست.

### دوران مدرن

نظام تفکیک قوا به مرور زمان و با کسب تجربیات بیشتر در حکومت داری، رفته رفته رو به نظام تفکیک نسبی قوا رفت. علاوه بر این با گسترش دموکراسی و نقش آفرینی بیش از پیش مردم، الگوهای مردم سالاری در قالب قوای حکومتی محدود نشد. به عنوان مثال با توسعه بیش از پیش حقوق و آزادی های مردم از جمله آزادی های فکری یا آزادی های جمعی، انجمن ها، تشکل ها، احزاب و سازمان های مردم نهاد (NGO) نقش شایانی در اداره امور کشورها بر عهده گرفته اند. در کشورهای خارجی اگر دولت کاری انجام دهد که از نظر دیگران اشتباه باشد NGOها دور هم جمع می شوند و کار احزاب را انجام می دهند، به دولت معترض می شوند و احزاب دخالتی نمی کنند

### قانون گذاری

### دوران کلاسیک

ویژگی اصلی این دوران، اصل انحصار قدرت در دست یک شخص می باشد که این انحصار اصل عدم تفویض قانون گذاری را متبادر به ذهن می سازد. تا آغاز سده هفدهم، قوای قانون گذاری، اجرایی و دادگستری به طور همزمان در دستان شاه متمرکز بود. در یک نظام شدیداً متمرکز، شاه همه امور کشور را اداره و نظارت می کرد و می پنداشت که می تواند خود را بالاتر از قوانین قرار دهد. در ابتدای تشکیل مجالسی که از بزرگان تشکیل می شد تا در امور کشوری تصمیم گیری کنند، نقش آنان جنبه کاملاً مشورتی داشت و شاه می توانست به نظر آنان اعتنایی نکند.

### دوران مدرن

با گسترش اندیشه تفکیک قوا و در بوته آزمایش قرار گرفتن آن در نظام های حقوقی گوناگون و ایجاد پاره ای از مشکلات به خصوص در الگوهای مطلق تفکیک قوا سعی روزافزون اندیشمندان و تصمیم گیرندگان این حوزه بر افزایش روابط میان قوا متمرکز شد. این روابط طوری تنظیم می شود که هر قوه هم بتواند اختیارات اصلی خود را به اجرا گذارد و هم از سوء استفاده قوای دیگر جلوگیری نماید. در کشور انگلستان به سبب وجود نظام پارلمانی و با عنایت به اینکه نخست وزیر رییس حزب اکثریت پارلمان است و دولت در حقیقت همان اکثریت پارلمان است، لذا ۹۰٪ لویح توسط دولت ارائه می شود و ۹۰٪ لویح دولت هم به تصویب می رسد. در کشور فرانسه که دارای نظام نیمه پارلمانی است، بعد از گسترش نقش دولت در اداره امور کشور، حوزه مقررات گذاری به قوه مجریه سپرده شد به نحوی که در این کشور اصل بر مقررات گذاری دولت است مگر در مواردی که بر عهده پارلمان است.

### نقد ویژگی های مفهوم حاکمیت در دوران کلاسیک

۱) حاکمیت قدرتی مربوط به اراده آمرانه است یعنی اراده حاکم باید برتر از اراده های دیگر موجود در قلمرو او باشد و دیگر اراده ها در قلمرو، مادون اراده حاکم باشد و پس رابطه بین اراده حاکم و اراده مادون یک رابطه نابرابر است. چنانچه این را بپذیریم چگونه می توانیم ویژگی الزام آور بودن قراردادهای بین دولت (حاکم) و اشخاص (اراده مادون) را توجیه کنیم؟ طرفین در انشاء این قرارداد برابر نیستند پس در اصل نمی توان گفت قراردادی وجود دارد تا تعهداتی برای دولت ایجاد کند.

۲) حاکمیت قدرت اراده مستقلی است که هیچ اراده برتر دیگری متکی نیست در توضیح این ویژگی گفته اند: حاکمیت تنها مرجع صالح برای تعیین صلاحیتش است پس: هیچ قدرت برتر از حاکم نمی تواند اقدامات او را محدود کند پس نمی تواند تابع هیچ قاعده حقوقی برتری باشد که به او تحمیل می شود پس حقوق عمومی هم نمی تواند وجود داشته باشد.

۳) حاکمیت یگانه است یعنی تنها حاکمیت در یک قلمرو وجود دارد و برای تحلیل، چنانچه عکس آن را تصور کنیم یعنی در قلمروی دو قدرت مدعی حاکمیت شود ممکن است با هم معارض بوده و در نهایت یکی به دیگری ملحق شود. لذا چگونه می توان قدرت محلی و فدرال را که واقعیت است توجیه کرد؟ یعنی ساکنان آمریکای جنوبی و... تحت حاکمیت فدرال و محلی قرار می گیرند پس این دوگانگی حاکمیت با مفهوم یگانگی حاکمیت در تعارض است.

۴) حاکمیت مفهومی تفکیک ناپذیر است یعنی حاکمیت مبتنی بر اراده ایست که نمی تواند تجزیه شود مگر آن که قسمتی از آن اراده از بین رود. ولی اگر فرض کنیم که حاکمیت منقسم است و هر یک از اردهای آن حاکم فرض شود. امروزه در کشورهایی که حاکمیت دولت به وسیله نهادهای آن اعمال می شود مثل تفکیک قوا یعنی هر قوه به نوبه خود حاکم و مستقل است. پس چگونه حاکمیت یگانه و تفکیک ناپذیر امروزه می تواند دارای سه قوه حاکم و مستقل باشد

۵) حاکمیت قابل انتقال و تجویز نیست یعنی صاحب حق حاکمیت نمی تواند آن را عموماً به دیگری واگذار نماید. پس نمایندگی مفهوم خود را از دست می دهد در حالی که نمایندگی سیاسی امروزه ایجاب می کند که حاکمیت نمایندگی موقت به نمایندگان را اعطا کند.

### منشا حاکمیت

اهمیت پرداختن به این موضوع، روشن کردن چرایی و چگونگی داشتن صلاحیت برای وضع هنجارها و مقررات حقوقی است و حقوق و تکالیف متقابل حاکم و شهروند را مشخص و در چارچوبی قاعده مند قرار می دهد. این همان بحث مشروعیت است که دستاورد این مشروعیت برای ارداه حاکم، برتر بودن از دیگر اراده های موجود در آن سرزمین است. بر اثر همین ارده حاکم و مشروع است که قدرت الزام آور برای وضع کردن حقوق موضوعه پدید می آید. پس این اراده نظم حقوقی را ایجاد و اصلاح می کند.<sup>۱</sup>

### آموزه های دین سالارانه

این تفکر را می توان کهن ترین نوع در یافتن منشأ حاکمیت دانست چرا که در طول تاریخ بارها مبنای مشروعیت بخشی به قدرت و ایجاد پشتوانه برای آن بوده است و بر اساس آن قدرت حاکمیت از ذات خداوند سرچشمه گرفته و متعلق به اوست اما به انحاء مختلف به اشخاص و گروه های خاص که دارای ویژگی هایی هستند که شایستگی دریافت این مقام نیابت اعمال قدرت از جانب او را دارند.

### حقوق الهی یا مافوق طبیعی

طبق این نظر الوهیت به گونه ای مستقیم به شهریار یا قدرت حاکم تفویض شده است. مثلاً گاهی برخی از فرمانروایان، خود ادعای خدایی کرده اند. خود را نماد و تجسم قدرت ماوراءالطبیعه دانسته، لباس انسانی پوشیده و بر پهنه زمین نزول کرده اند تا سرنوشت خلایق و حیات آن ها را به دست گرفت طبق دلخواه خود هدایت کند. (حکومت انسان- خدایی)<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>ویژه محمد رضا، پیشین، ص ۳۸

<sup>۲</sup>آقاضی ابوالفضل، بایسته های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ چهل و سوم، ۱۳۹۱، ص ۷۴

### حقوق مشیتی

در این بینش منشأ حاکمیت خداست و اساس حاکمیت مربوط به اوست. لکن حاکمیت در اشکالی که بر مبنای کشورها و زمان های گوناگون به خود می‌گیرد مربوط به خدا نیست و مربوط به انسان هاست. این تفکر بر خلاف برداشت نخست جنبه غیر مستقیم تر دارد. بر این اساس شخص فرمانروا به مقتضای مشیت ذات واجب الوجود و بر حسب قضا و قدر الهی در رأس کارها واقع شده است. از آن جا که کلیه قدرت ها از آن خداست پس طبق تصمیم وی سرنوشت گروه انسانی به دست فرد یا خانواده یا قبیله ویژه‌ای قرار می‌گیرد. (حکومت بر اساس مشیت)<sup>۱</sup>

### آموزه های مردم سالارانه

در قرون وسطی اندیشه هایی شکل گرفت که به جای منشأ ماوراء الطبیعه‌ای برای قدرت و حاکمیت، منشأ را در خود انسان جست و جو می‌کرد. این نظریه با توجه به اینکه مورد استقبال افراد مخالف نظام های سلطنتی و کلیسایی قرار گرفت توسط اندیشمندان قرون بعدی از جمله طرفداران مکتب حقوق طبیعی و بعد از آن افرادی مانند روسو قرار گرفت تا اینکه انقلاب فرانسه خود موجب تحولی عظیم در این خصوص شد و نظریه حاکمیت ملی شکل گرفت.

روسو در کتاب قرارداد اجتماعی خود، هر فرد را صاحب سهمی از حاکمیت می‌داند و حاکمیت سیاسی را حاصل جمع قطعات حاکمیت تلقی می‌کند. وی در کتاب مذکور نوشته است: فرض کنیم جامعه‌ای از ده هزار شهروند ترکیب یافته باشد، سهم هر عضو جامعه یک ده هزارم قدرت حاکم است. قانون اساسی ۱۷۹۳ فرانسه زیر تأثیر این متفکر و هوادارن و پیروانش، دکتترین حاکمیت مردم را عملاً واقعیت بخشید.<sup>۲</sup>

در سال های ۱۷۹۱-۱۷۹۸ مجلس موسسان فرانسه در برابر مفهوم حاکمیت مردم اصل «حاکمیت ملی» را ابداع کرد. ملت وجودی واقعی تلقی گردید که متمایز از اعضای ترکیب دهنده ملت و جمعیت کشور در بعد تاریخی، فرهنگی، ارزشی و آرمانی آن است. این ملت است که حاکمیت دارد نه افراد مردم. حاکمیت متعلق به این کلیت تقسیم ناپذیر و مجموعی است.<sup>۳</sup>

«حاکمیت ملی» در مفهوم جدیدش بار حقوقی داشته که بعد از مشارکت آزادانه مردم در انتخابات و تراکم آراء اکثریت، اوتوریتة اعمال قدرت سیاسی، به شخص و یا نهادی موقتاً تفویض شده و آن شخص یا نهاد، به منزله مظهر و نماد اراده و خواست مردم، قدرت اجرایی حاکمیت را در جغرافیای معین بدست گرفته هم در سطح ملی و هم در عرصه بین المللی، روابط داخلی و خارجی دولت را تبیین کرده و حاکمیت ملی را رهبری می‌کند. با این تعریف از حاکمیت ملی، مشخص می‌گردد که حاکمیت به ملت تعلق دارد و دولت صرف وظیفه‌تعمیل اراده ملت را بعهده دارد. یا به عباره دیگر، حاکمیت و سیادت از آن تمامی مردم است و مردم با تراکم آرای شان، پروسه انتخاب نماینده و تفویض موقتی قدرت را به شخص یا اشخاصی برعهده گرفته و با نظارت بر عملکرد دولت، از هر گونه انحصار در روند تصمیم سازی و چیرگی گروه و فکر خاص بر سرنوشت عمومی جلوگیری می‌کنند.

### نتیجه گیری در نظریات دوگی

دوگی انتقاداتی به نظریات پیرامون حاکمیت ملی از جمله روسو وارد می‌کند. وی به انتخابات نقد وارد می‌کند که در آن نتیجه می‌شود حاکمیت اکثریت بر اقلیت یا پیروی اقلیت از اکثریت. وی در ادامه به محدودیت‌های همین حاکمیت ملی در دوره بعد از انقلاب کبیر فرانسه نیز اشاره می‌کند از جمله اینکه انتخابات سراسری وجود نداشته و زنان حق رای نداشتند. در نقد نظریه مردم سالار با بیان اینکه طبق این نظریه حاکمیت فارغ از ریشه اش وجود دارد و انکار آن انکار واقعیت موجود است.

<sup>۱</sup>همان

<sup>۲</sup>همان، ص ۷۶

<sup>۳</sup>همان

وی در ادامه و در پاسخ این طور بیان می کند که حاکمیت وجود ندارد و آن چه هست اعتقاد به حاکمیت است که حداقل در دوره خاصی وجود داشته است، ولی امروزه به یقین، این اعتقاد در افول خویش به سر می برد. در پس این اعتقاد هیچ چیز وجود دارد. به علاوه این اعتقاد خطرناک است و باید آن را از بین برد.<sup>۱</sup>

به اعتقاد دوگی با تمرکز در عرصه عملی به جای عرصه نظری در می یابیم که گرچه حق فرمان راندن وجود ندارد اما برای دولتمردان وظیفه اداره کردن، سازماندهی، مدیریت خدمات عمومی و... وجود دارد. این وظایف بنا و محدوده قدرت دولتمردان را معین می کند. وی با اشاره به دو عنصر ثروت و دین در شکل گیری نهادی سیاسی و لزوم وجود آن ها برای بقای دولت ها، تاکید می کند که این دولت ها نمی توانند به بقای خویش ادامه دهند مگر اینکه خدماتی ارائه نمایند که حکومت شوندگان حق برخورداری از آن ها را دارند یا حداقل حکومت شوندگان بر این اعتقاد باشند که از این خدمات برخوردار گشته اند.<sup>۲</sup>

از نظر دوگی مفهوم حاکمیت نوین در حقیقت همان ارائه خدمات عمومی به شهروندان و حکومت شوندگان است تا بتواند آرامش را برای اعضای جامعه خود به ارمغان آورد که این مهم از طرفی با دفاع از جامعه در مقابل دشمنان خارجی و از سوی دیگر با ایجاد آرامش داخلی و برقراری عدالت و ارائه خدمات عمومی حاصل می شود و این دستاورد اگر حاصل شود ضامن ثبات در حاکمیت است. دوگی در توجیه اعتقاد خود مبتنی بر جایگزینی مفهوم "خدمات عمومی" به جای "حاکمیت" در کتاب دگرگونی های حقوقی عمومی می گوید: «همه اراده ها اراده فردی هستند و سلسله مراتبی بین آن ها وجود ندارد. در عین حال، بدون در نظر داشتن سوژه، اراده ای نیز وجود نخواهد داشت. ارزش اراده فوق جز با تعیین هدفی که اعمال آن معین می کند، میسر نیست. اراده دولتمردان نیز هیچ ارزش و قدرتی ندارد مگر اینکه در راستای سازماندهی و کارکرد خدمات عمومی اعمال شود. در نتیجه، مفهوم خدمات عمومی جایگزین حاکمیت می شود. از این منظر، دولت دیگر قدرت حاکم و فرمانروا نیست بلکه دولت متشکل از گروهی از افراد است که قدرت را به منظور آفرینش و مدیریت خدمات عمومی اعمال می کنند. بنابراین، امروزه مفهوم خدمات عمومی یک مفهومی بنیادین در حقوق عمومی مدرن تبدیل شده است.»<sup>۳</sup>

### تحلیل هرمنوتیک، بهترین راه برای تعریف حاکمیت نوین

هرمنوتیک (Hermeneutics) یا علم تأویل دانشی است که به «فرایند فهم یک اثر» می پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده های گوناگون هستی اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می کند. دانش هرمنوتیک با نقد روش شناسی، می کوشد تا راهی برای «فهم بهتر» پدیده ها ارائه کند... در برابر واژه هرمنوتیک، بیشتر از کلمه «تفسیر» و یا «تأویل» استفاده می شود، هر چند که این دو لفظ، ترجمه های مناسبی برای واژه هرمنوتیک نیستند.<sup>۴</sup>

روش شناسان هرمنوتیک اعتقاد دارند که شناخت پدیده های انسانی جز با در نظر گرفتن زمینه، متن، محیط وزمانی که آن پدیده ها در آن شکل گرفته اند، مقدور نیست. هر جزء از هر پدیده ی اجتماعی و انسانی باید با در نظر گرفتن شرایط، زمان، بافت و زمینه ای که از آن برخاسته است تأویل گردد. در این راه باید به بعد تاریخی هر پدیده توجه شود؛ به طوری که توالی پدیده ها، نوعی پیوستار را از گذشته تا زمان مطالعه نشان میدهد. از طرفی دیگر، نیات، انگیزه ها و خواست های شکل دهنده ی پدیده های انسانی و اجتماعی باید به وسیله ی قرار دادن محقق به جای فاعلی که در موردش تحقیق می کنیم، صورت پذیرد. از آن طریق، محقق به تأویلی که موجب شکل گیری رفتارها یا پدیده های انسانی شده دست خواهد یافت.

از آن جا که معیارهای حاکمیت در جوامع مختلف یکسان نبوده و با مرور زمان حاکمیت نوین با مفهوم خدمات عمومی هر چه بیشتر عجین شده و تفسیر یکسانی نیز از چگونگی، مقدار و نحوه ارائه خدمات عمومی در دولت های گوناگون نمی توان ارائه داد، بنابراین

<sup>۱</sup> دوگی لئون، پیشین، ۱۰۱

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۰۹

<sup>۳</sup> همان، ص ۱۱۳

<sup>۴</sup> <http://fa.wikipedia.org/wiki/هرمنوتیک>

بهترین راه همان است که حاکمیت نوین را در قالب روش هرمنوتیک تعریف و تفسیر کنیم چرا که با این نگرش، ارائه موازین و معیارهایی برای سنجش امکان تحقق حاکمیت نوین در جوامع کاری است بس مشکل، که همان گونه که در ابتدای بحث به آن اشاره شد، تغییر و دگرگونی روزمره معیارهای حقوقی و عدم ثبات آن‌ها در طولانی مدت راهی بهتر از تحلیل هرمنوتیک پیش روی ما قرار نمی‌دهد. علاوه بر این حاکمیت امروزه هم توسط حقوق داخلی کشورها محدود می‌شود و هم توسط حقوق بین‌المللی. در حقوق داخلی موضوعاتی همچون کاهش دخالت دولت در عرصه های گوناگون زندگی مردم و افزایش خصوصی سازی، ارتقاء حقوق شهروندی، تغییر ساختار حکومت‌ها از متمرکز به غیرمتمرکز و فدرال و موارد مشابه منجر به اعمال محدودیت برای دولت‌ها می‌شود. فارغ از مباحث مربوط به حقوق داخلی، امروزه حقوق بین‌الملل نیز مفهوم حاکمیت را وارد عرصه جدیدی کرده است. نهادهای بین‌المللی تصمیم گیرنده از جمله ارکان سازمان ملل متحد مانند شورای امنیت یا مجمع عمومی، عضویت کشورها در سازمان و مراجع و نهادهای بین‌المللی، پیوستن آنان به کنوانسیون‌ها و قراردادهای جهانی و بین‌المللی، لزوم اطاعت کشورها از قواعد آمره بین‌المللی و... حاکمیت حکومت‌ها را تحت الشعاع قرار داده و در بسیاری از موارد، اختیارات مورد نظر آنان را سلب نموده است. این موارد است که پذیرش مفهوم حاکمیت، متناسب با شرایط روز را ناگزیر جلوه می‌دهد. دکتر ویژه در تبیین این استدلال معتقد است: «به سبب گروهی از عوامل، حاکمیت چنان دگرگون شد که یکسره از مفهوم سنتی خویش دور افتاد. گذشته از چیره شدن لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی بر جهان، گروهی از این عوامل به صحنه بین‌المللی باز می‌گردند که با آفرینش مفاهیمی چون حقوق بنیادین، بر پهنه داخلی اثری بسزا نهاده است. بی‌گمان، فرآیند جهانی شدن اثر عوامل بین‌المللی را شدت بخشیده است.»<sup>۱</sup>

## منابع

۱. دوگی لئون (۱۳۸۸)، دروس حقوق عمومی، ترجمه محمدرضا ویژه، نشر میزان، چاپ اول.
۲. عباسی بیژن (۱۳۸۹)، مبانی حقوق اساسی، تهران، انتشارات جنگل، چاپ دوم.
۳. قاضی ابوالفضل (۱۳۹۱)، بایسته های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ چهل و سوم.
۴. قاضی ابوالفضل (۱۳۸۷)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، نشر میزان.
۵. نعمانی فرهاد (۱۳۵۸)، تکامل فتوایلیسم در ایران، انتشارات خوارزمی.
۶. ویژه محمدرضا (۱۳۸۵)، مفهوم تازه حاکمیت در حقوق عمومی، مجله ی سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۱ و ۲۳۲.
۷. ویلیام تامس جونز (۱۳۸۸)، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، ترجمه علی رامین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. ویسنت اندرو (۱۳۷۱)، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
۹. هیود اندرو (۱۳۸۹)، کلیدواژه ها در سیاست و حقوق عمومی، ترجمه اردشیر امیراجمند، تهران، انتشارات امیرکبیر.